

یادداشت مترجم:

هرودوت در دفتر چهارم کتاب خود در شرح «سکاییه»^۱ یا سرزمین سکاهاى باختری از لشکرکشی داریوش بزرگ هخامنشی به این سرزمین و «شکست» او از سکاها یاد می‌کند. این رخداد در سال ۵۱۴ پ.د.م (یا ۵۱۲ پ.د.م) روی داده است. به نظر می‌رسد این «شکست» بخشی از تبلیغات ضدهخامنشی یونانیان در کتاب هرودوت باشد. زیرا این «شکست» سرآغاز و پیش درآمدی است برای «شکست» ماراتن^۲ و دیگر «شکست»های هخامنشیان در غرب و اروپا. در دوران معاصر که بازخوانی و پژوهش تاریخ باستان شکل حرفه‌ای و جدی‌تری به خود گرفته است بسیاری از تاریخدانان اروپایی همچنان داستان این «شکست» را به عنوان حقیقتی مسلم تکرار کرده‌اند بی آن که زحمت پژوهش بیشتر در آن را به خود بدهند. حال آن که بیشتر گفته‌های هرودوت جای پرسش و بازجست دارد. برای نمونه پلوتارخ که اهل تبس^۳ بود باور داشت که هرودوت بیشتر جاهای کتاب خود به سود مردم آتن و به زیان دیگر شهرهای یونانی مطلب نوشته است. امروزه بر پایه‌ی یافته‌های باستان‌شناسی و زبان‌شناسی می‌دانیم که سرزمین سکاها بخشی از شاهنشاهی هخامنشیان بوده است و داریوش در سنگ‌نبشته‌های خود در پارسه و نیز در سنگ‌نبشته‌ی گور خود از سرزمین سکاهاى باختری به عنوان یکی از استان‌های شاهنشاهی هخامنشیان یاد کرده است. در سنگ‌نبشته‌های خشیارشا و اردشیر یکم نیز همچنان این نام آمده است.^۴

ترجمه‌ای که در زیر می‌آید مقاله‌ای است که جان بگنل بری^۵، استاد تاریخ و زبان یونانی در دانشسرای ترینیتی دویلین در سال ۱۸۹۷ م. منتشر کرده است. مشخصات کتابشناسی این مقاله چنین است:

The European Expedition of Darius

Author: J. B. Bury

Source: The Classical Review, Vol. 11, No. 6 (Jul., 1897), pp. 277-282

^۱ Scythia پسوند «ه/یه» در زبان پارسی کهن و یونانی و لاتین برای ساختن نام‌جای به کار می‌رفته است مانند ارمنه (ارمنستان)، تراکیه (منطقه‌ای در یونان)، سوریه (آشور).

^۲ درباره‌ی نبرد ماراتن مقاله‌ی دیگری نوشته‌ام که به زودی منتشر خواهد شد. عنوان آن چنین است: «واقعیت‌های نبرد تاریخی ماراتن».

^۳ Thebes

^۴ برای نمونه ن. ک. به کتاب زیر:

Oswald Szemerényi, Four Old Iranian Ethnic Names: Scythian - Skudra - Sogdian - Saka. Vienna, 1980

^۵ John Bagnell Bury زاده: اکتبر ۱۸۶۱ م. درگذشته: ژوئن ۱۹۲۷ م.

این مقاله در سال ۱۸۹۷ م. یعنی ۱۱۴ سال پیش نوشته شده اما هنوز هم می‌بینیم که در کتاب‌های تاریخی از «شکست» داریوش صحبت می‌شود. جان بری در مقاله‌ی خود چندین بار از این جریان با عنوان «افسانه‌ی پریان» و «افسانه» یاد می‌کند و می‌گوید: «افرادی که کمترین اعتبار را در زمینه‌ی تاریخ دارند دیگر این داستان پی‌نخود سیاه رفتن در ساحل رودهای ناشناخته در آن سوی رود دُن را با تاریخ اشتباه نمی‌گیرند. اما گزافه نخواهد بود اگر پافشاری کنیم که پذیرفتن این داستان به همین صورت کنونی‌اش بیهوده و ابلهانه است.»

زنده‌یاد استاد علیرضا شاپور شهبازی نیز در سال ۱۹۸۲ م. / ۱۳۶۱ خ. مقاله‌ای چهل و شش صفحه‌ای با عنوان «داریوش در سکاییه و سکاها در پارسه» درباره‌ی رابطه‌ی داریوش بزرگ و سکاها باختری دارد که به این موضوع هم پرداخته است. مشخصات کتابشناسی این مقاله چنین است:

Darius in Scythia and Scythians in Persepolis,

Author: A. Sh. Shahbazi

Publication: AMI (Archäologische Mitteilungen aus Iran), N.F. 15, 1982, pp. 189-235.

مقاله‌ی دیگری که به موضوع لشکرکشی داریوش به سکاییه پرداخته است نگاشته پ. ژرژ به سال ۱۹۹۵ م. / ۱۳۷۴ خ. است با مشخصات زیر:

Darius in Scythia: The Formation of Herodotus' Sources and the Nature of Darius' Campaign

Author: P Georges

Publication: American Journal Of Ancient History, 12, no. 2, (1995): 97-147

درباره‌ی این ترجمه:

(۱) این مقاله یکی از پیوست‌های کتابی است که در بهمن سال ۱۳۸۸ خ. (۲۰۱۰ م.) درباره‌ی سکاها باختری از زبان انگلیسی به پارسی برگردانده‌ام و به زودی به دست انتشارات گل آفتاب مشهد منتشر خواهد شد. مشخصات کتاب انگلیسی چنین است:

The Scythians, 700-300 BC, E. V. Cernenko, Osprey Publishing, 1983

ترجمه‌ی پارسی:

سکاها باختری: ۷۰۰ تا ۳۰۰ پیش از میلاد، نوشته‌ی ا. و. چرننکو، برگردان به پارسی: یوسف امیری. انتشارات گل آفتاب مشهد.

آگاهی بیشتر درباره‌ی این کتاب در صفحه‌ی زیر آمده است:

http://asvaran.blogspot.com/2010/01/blog-post_21.html

۲) جان بری در متن این مقاله هر جا نقل قولی از هرودوت کرده است به خط و زبان یونانی است. برای برگردان آنها به پارسی از پروژه‌ی «پرسیوس»^۱ سود جست‌ام که متن یونانی و انگلیسی کتاب هرودوت را به صورت برخط فراهم کرده و امکان جست‌وجو در آن را به هر دو زبان فراهم کرده است. پانویس‌ها همه از مترجم اند و پانویس‌های جان بری به صورت پی‌نوشت در پایان مقاله آورده شده‌اند. نوشته‌های درون قلاب (یعنی []) در متن هم افزوده‌های مترجم اند.

یوسف امیری

(yusef.amiri@gmail.com)

آبان ۱۳۹۰ - اکتبر ۲۰۱۱

پی‌نوشت:

پس از پایان این ترجمه، مقاله‌ای ۳۲ صفحه‌ای از دکتر کریستوفر توپلین، استاد تاریخ باستان در دانشگاه لیورپول انگلستان، یافت‌م که در آن توپلین هم این موضوع را جای پژوهش دانسته و همه‌ی پژوهش‌های مربوط به این گسیلش را بررسی کرده است و پرسش‌هایی هم مطرح کرده است.

Christopher Tuplin, "Revisiting Dareios' Scythian Expedition", (p. 281-312) in *Achaemenid Impact in the Black Sea: Communication of Powers*. Edited by Jens Nieling and Ellen Rehm, Aarhus University Press, 2010

بر پایه‌ی پژوهش توپلین آثار زیر به گسیلش داریوش به سکاییه پرداخته‌اند:

نام اثر	سال	نویسنده
European Expedition of Darius	1897	Bury, John
Scythians and Greeks, 116-7	1913	Minns, E. H.
Iranians and Greeks in Southern Russia, 84-5,	1922	Rostovtzeff, M.I.
Der Sakenfeldzug Dareios's Des Grosses, in R. Stiehl & G. Lehmann: Antike und Universalgeschichte. Festschrift H. E. Stier	1972	Schnitzle, H. J.
Dario e l'occidente prima delle guerre persiane	1980	Gallotta, B
La considetta campagna scitica di Dario, AION, 41, 213-250	1981	Parlato, S

¹ پرسپیوس پروژه‌ای است که هدف آن فراهم کردن متن‌های مهم تاریخی به صورت برخط برای پژوهشگران است. نشانی آن چنین است: <http://www.perseus.tufts.edu/hopper>

Shahbazi, A. S.	1982	Darius in Scythia and Scythians in Persepolis, AMI 15, 189-235
Chernenko, E. V.	1984	Pochod Darija v Skifiju (War of Darius and Scythians)
Georges, P.	1987	Darius in Scythia, the Formation of Herodotus' Sources and the Nature of the Darius' Campaign, American Journal of Ancient History, 12, 97-147
Gardiner-Garden, J. R	1987	Dareios' Scythian Expedition and Its Aftermath, Klio 69, 326-350
Fol A. & N. G. L. Hammond	1988	Persia in Europe, apart from Greece. Cambridge Ancient History IV
Archibald, Z. H.	1998	The Odrysian Kingdom of Thrace: Orpheus Unmasked, 79-88
Briant, Pierre	2002	From Cyrus to Alexander, 141-4
Tritle, L	2006	Warfare in Herodotus, The Cambridge Companion to Herodotus



نقشه‌ی اروپای شرقی و رودهای مهم آن



رودخانه‌ی بوگ

گسیلش اروپایی داریوش

جان بگنل بری

سال ۱۸۹۷

(۱) به ندرت بخشی در اثر هرودوت وجود دارد که مانند داستان گسیلش داریوش در سرزمین سکاها باختری به آسانی زیر نقد منفی از پا درآید. و شاید هیچ بخش دیگری در این کتاب نباشد که یافتن پایه‌های تاریخی برای افسانه این قدر مشکل باشد. تنها بخت ما برای دستیابی به حقیقت، در این واقعیت نهفته است که هرودوت، در اینجا هم مانند دیگر جاها، حکایت خود را از خاستگاه‌های گوناگونی سر هم کرده است و با آن بی‌هنری‌ای که یکی از فریبندگی‌های کار او است، این زحمت را به خودش نداده که وصله‌کاری خود را پنهان کند. این شیوه‌ی معمول هرودوت است و به همین خاطر، برخی بخش‌های اثر او جای فراوانی برای نقد تاریخی دارد. وقتی در زمینه‌های تاریخی کار می‌کنیم عموماً این امکان هست که یک ناسازگاری را کشف کنیم و این ناسازگاری راز اصلی داستان را برایمان افشا کند. من باور دارم، درباره‌ی گسیلش هخامنشیان به آن سوی رود دانوب هم کاربرد این شیوه به ما یاری خواهد کرد.

به تازگی آقای ماکان^۱ متن بخش لشکرکشی داریوش به سکاییه را مورد واکاوی مفصلی قرار داده است^۲ و با یاری چهار نقشه‌ی مقایسه‌ای بسیار سودمند، درکی را که هرودوت از سکاییه داشته به تصویر کشیده است. در طی این مقاله من بارها به این کار آقای ماکان ارجاع خواهم داد اما در همین آغاز مقاله می‌خواهم مدیون بودن خود را به واری‌های او – که همیشه آنها را سودمند یافته‌ام – بیان کنم.

(۲) داریوش از «تراکیه»^۳ می‌گذرد و همه‌ی قوم‌های آنجا را فرمانبردار خود می‌کند و گفته می‌شود که هیچ یک از آنان، به جز «گتاها»^۴، هیچ مقاومتی از خود نشان نداد. سپس داریوش در کنار رود «ایستر»^۵ به ناوگان یونانی خود می‌رسد و گویا محل رسیدن در گذشته‌ی این رود و نزدیک «گالاتس»^۶ بوده که رودخانه به «پنج» دهانه تقسیم می‌شود. گروت^۶

^۱ منظور رجینالد والتر ماکان (Reginald Walter Macan) تاریخدان ایرلندی است که در آن زمان استاد دانشگاه آکسفورد بود. وی روی کتاب تاریخ هرودوت خیلی کار کرد. ماکان در سال ۱۸۴۷ م. زاده شد و در سال ۱۹۴۱ م. درگذشت.

^۲ Thrace در اصل Thrakia بخشی از سرزمین‌های یونانی که امروز بخشی از بلغارستان است.

^۳ Getae

^۴ Ister نامی که یونانیان به رود دانوب داده بودند.

^۵ Galatz شهری در رومانی امروزی در کنار رود دانوب و نزدیک مولداوی

^۶ منظور جورج گروت (George Grote) تاریخدان انگلیسی است. زاده: نوامبر ۱۷۹۴ م. مرگ: ژوئن ۱۸۷۱ م.

می‌گوید که تا این نقطه از داستان، «روایت به روانی و روشنی جریان دارد. می‌دانیم که داریوش ارتش خود را به سکایه بُرد و با رسوایی و شکست سنگین بازگشت. اما درباره‌ی آنچه که میان گذشتن او از رود دانوب و بازگشت او از رود دانوب اتفاق افتاده هیچ چیزی پیدا نمی‌کنیم که به واقعیت نزدیک باشد. حتا چیزی هم نیست که بتوانیم فرض کنیم واقعیتی بوده که این افسانه‌ی غلوآمیز بر پایه‌ی آن ساخته شده باشد. هم‌ه‌اش مُعمای توضیح‌ناپذیر است.»^b وی ادامه می‌دهد که هرودوت «قشون داریوش را چنان راه می‌برد که گویا در سرزمین‌های پربان سیر می‌کنند و به همه چیز بی‌توجه اند: به فاصله‌ها و به رودخانه‌های بزرگ در میان راه، به نیاز به کشتزارها و توشه‌ی راه، به ویرانی روستاها به دست سکاهاپی که در حال عقب‌نشینی اند، و غیره». کوچک‌ترین معجزه‌ای که این داستان به طور ضمنی بیان می‌کند سازماندهی سریع و همکاری فعالانه‌ی این همه قبیله‌های سکایی در این ناحیه‌ی گسترده است: شاهکاری که تنها در امپراتوری کسی مانند آتیلا یا چنگیز شدنی است.

۳) افرادی که کمترین اعتبار را در زمینه‌ی تاریخ دارند دیگر این داستان پی‌نخود سیاه رفتن در ساحل رودهای ناشناخته در آن سوی رود دُن را با تاریخ اشتباه نمی‌گیرند. اما گزاره نخواهد بود اگر پافشاری کنیم که پذیرفتن این داستان به همین صورت کنونی‌اش بیهوده و ابلهانه است. زیرا کل داستان [بر پایه‌ی] گمان است. بی‌فایده خواهد بود که پیشنهاد کنیم: اگرچه داریوش یقیناً به رود دُن نزدیک نشد، اما تا رود دَنِپِر^۱ پیش رفت؛ یا اگرچه به رود دَنِپِر نرسید، اما شاید در ساحل رود بوگ^۲ توقفی کرده باشد. یا اگر تا رود بوگ نرفته، دست کم به رود دَنِسْتِر^۳ رسیده است.^c همه‌ی این گونه پیشنهادها دلبخواه محض اند و همین دلبخواه بودن برای مخالفت با آنها کافی است. اما جدای از این، سگالش و ملاحظه‌ای عمومی همه‌ی این پیشنهادها را بی‌معنا می‌کند: **فرض راهپیمایی ارتش به سوی شرق به هیچ شکلی مجاز نیست.** برای نمونه، آن طور که کورتیوس^۴ پیشنهاد کرده است هدف داریوش از این عملیات باز کردن جاده‌های بازرگانی در کنار ساحل [دریای سیاه] بوده است. **زیرا چنین فرضی لازم می‌دارد که ناوگان دریایی ارتش زمینی را همراهی کرده باشد** و اگر تنها یک واقعیت باشد که در همه‌ی خاستگاه‌های اصلی هرودوت به روشنی بیان شده باشد

¹ Dnieper رودی در اروپای شرقی. این نام در زبان ایرانی سرمتی به معنای «رود دور» (Dānu apara) است. بخش نخست به معنای «آب» و بخش دوم با «آبر» و «زَبر» و «بَر» یکی است.

² Bug نام امروزی رودی که از لهستان و اوکراین و روسیه‌ی سفید (بلاروس) می‌گذرد.

³ Dniester رودی در اروپای شرقی. این نام هم در زبان ایرانی سرمتی به معنای «آب نزدیک» (Dānu nazdya) است. بخش نخست به معنای آب است و بخش دوم با «تزد» و «نزدیک» یکی است.

⁴ منظور ارنست کورتیوس (Ernst Curtius) تاریخ‌نگار آلمانی است (درگذشته ۱۸۹۶ م)

همین است که **ناوگان هخامنشیان از رود ایستر آن طرف تر نرفت**. باید به یاد داشت که همکاری ارتش زمینی و ناوگان دریایی یکی از اصل‌های تغییرناپذیر جنگ‌های هخامنشیان در غرب بود. می‌بینیم که این اصل به دقت در گسیلش مردونیه^۱ و لشکرکشی خشیارشا رعایت شد.

۴) پس از آن که «جشن بهاره‌ی»^۲ سکاها باختری از این نمایش کنار گذاشته می‌شود، دیدمان درباره‌ی گسیلش اروپایی داریوش به تمامی دگرگون می‌شود. دستاورد بزرگ این گسیلش مطیع کردن تراکیه بود^d که داریوش تقریباً آن را انجام داد و «بگه‌وازه»^۳ آن را به پایان رساند. در تاریخ هرودوت، تراکیه تنها گذرگاهی برای سکاییه است. فتح تراکیه کاری جنبی است در کنار کار اصلی که فتح سکاییه است. اما وقتی روشن می‌شود که طرح فتح سکاییه افسانه‌ای بیش نیست، شاهکار فتح تراکیه اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. بنابراین باید نتیجه گرفت که هدف داریوش فتح تراکیه بود نه سکاییه؛ هم چنین به جای آن که فتح تراکیه صرفاً مقدمه‌ای برای فتح سکاییه باشد، نبرد با سکاها، و در واقع چیزی که از این داستان برجا می‌ماند، اتفاقی است که پس از فتح تراکیه رخ داده است. هم چنین می‌توانیم اضافه کنیم که هرودوت کارهای داریوش در آن سوی رود دانوب را با گزاره‌گویی به حد افسانه رسانده تا بتواند دستاورد داریوش در مطیع‌سازی تراکیه را ناچیز نشان دهد. هرودوت مطیع شدن قبیله‌های جنگجوی تراکیه‌ای را به صورت «پیروزی آسان» جلوه داده است. همه تسلیم شدند به جز گتاها که جنگجویترین بودند، آنان «سرسختانه ایستادگی کردند اما بی‌درنگ به بردگی کشیده شدند» [دFTER ۴ بند ۹۳]. نمی‌دانیم پشت این جمله چه قدر اطلاعات نهفته است و شاید بتوانیم در «بی‌درنگ» بودن این تسلیم شدن گتاها شک کنیم. هرودوت به طور هراس‌آوری بی‌تاب است که آن بخش از تاریخ را که نمی‌داند رها کند و به افسانه‌هایی برسد که درباره‌شان خیلی می‌داند.

یک نتیجه‌ی جانبی و مهم دیگری که از فروپاشی افسانه‌ی نبرد سکاها گرفته می‌شود آن است که برخلاف آنچه در افسانه‌ی هرودوت آمده، هدف از ناوگان دریایی ترابری نیروهای زمینی به آن سوی رود دانوب نبوده است بلکه هدف آنان پیشتیبانی ارتش زمینی برای مطیع‌سازی تراکیه بوده است.

^۱ در یونانی Mardonius مردونیه داماد داریوش بود و در لشکرکشی‌های هخامنشیان در زمان داریوش بزرگ و خشیارشا به یونان نقش داشت.
^۲ نویسنده از اصطلاح «Walpurgis-nacht» استفاده کرده که نام جشن بهاره در کشورهای آلمانی زبان است و منظورش بی‌پایه بودن داستان جنگ داریوش با سکاها است.

^۳ در یونانی Megabazus

۵) البته اشتباه خواهد بود اگر نتیجه بگیریم که داریوش هرگز از رود دانوب نگذشته است. به کارگیری شیوهی تاریخی برای واکاوی داده‌های موجود، به ما امکان می‌دهد که با یقین نتیجه بگیریم که داریوش چنین کرده است.^۶ چندان شکی باقی نمی‌ماند که هرودوت، همان گونه که اسقف ثیرلوال^۱ پیشنهاد کرده است، داستان خود را بر پایه‌ی کارهای فرماندهان کشتی‌های سه طبقه‌ی یونانی روی رود دانوب نوشته است. این فرماندهان زمانی وسوسه شدند که شاهنشاه هخامنشی را در یک چرخش ناگهانی رها کنند و این داستان در خانواده‌ی میلیتادیس^۲ به صورت تَراداد [= سنت] حفظ شده بوده است. در واقع می‌توان ثابت کرد که در این تَراداد، واقعیت تحریف شده است تا میلیتادیس به صورت یونانی میهن‌پرستی نمایش داده شود. می‌توان ثابت کرد که میلیتادیس در آن زمان، همچنان به عنایت شاهنشاه هخامنشی چشم داشته است. می‌توان به آسانی پذیرفت که در زمان دادگاه میلیتادیس، خانواده‌ی فیلاید^۳ خواسته است او را چنان نشان دهد که انگار کارهایی را کرده و چیزهایی را گفته که هرگز نکرده و نگفته بود (و شاید کاملاً برخلاف آنها را گفته بود و انجام داده بود) اما خیلی سخت است که تصور کنیم این خاندان در جریان دادگاه میلیتادیس، یک حکایت تاریخی را به تمامی از خودشان ساخته باشد. اگر هیچ واقعیت تاریخی‌ای درباره‌ی گذر از رود دانوب وجود نمی‌داشت، به دشواری می‌توان تصور کرد که میلیتادیس و دوستانش در ذهن خود گسیلشی تَراداد-دانبوی را اختراع کرده باشند که در آن داریوش با بداختری [= فاجعه] روبرو شده باشد. چنین کاری نشانه‌ی نبوغ آنان می‌بود. تغییر دادن واقعیت‌های تاریخی قدیمی و افزودن واقعیت‌های جدید در یک چارچوب موجود یک چیز است و اختراع خود چارچوب یک چیز دیگر.

شاید استدلال بالا به تنهایی چندان بسنده نباشد. اما برخی واقعیت‌ها در این داستان هستند که جریان گذر داریوش از دانوب را تایید می‌کنند. رابطه‌ی داریوش با هیستیاؤوس^۴ ماجراجو این نتیجه را تایید می‌کند. یقین داریم که داریوش به خاطر خدمتی که هیستیاؤوس در گسیلش اروپایی کرده بود نسبت به او دین بزرگی حس می‌کرد. و این خدمت هیستیاؤوس بالاتر و بیشتر از خدمت معمول - یعنی کمک و اعتماد به شاه بزرگ - بود که داریوش برای آن به فرمانروایان یونانی پاداش می‌داد. این عنایت داریوش به هیستیاؤوس نقطه‌ای اساسی در کاروبار آینده‌ی این ماجراجو بود. اما شاید شک کنیم که اتفاق دانوب اختراع شده بود تا عنایت شاه بزرگ به هیستیاؤوس توجیه شود. و اگر گفته شود که

1 منظور Connop Thirlwall است. زاده: ژانویه ۱۷۹۷ م. درگذشته: جولای ۱۸۷۵ م.

2 Miltiades از افسران یونانی که در نبرد ماراتن نیز حضور داشت. وی به خاطر همکاری با داریوش متهم به «مادگرایی» (Medism) و محاکمه شد اما بیگناه شناخته شد.

3 Philaids نام خاندان میلیتادیس

4 Histaeus فرمانروای شهر میلئوس (Miletus) به نوشته‌ی هرودوت در داستان نبرد داریوش با سکاها، هیستیاؤوس نیروهای یونانی ارتش داریوش را تشویق می‌کند که منتظر داریوش بمانند و او را رها نکنند.

چون خاندان فیلاید از نقش یونانیان در جریان گذر داریوش از رود دانوب برای منظور دیگری استفاده کردند پس می‌توان نتیجه گرفت که گذر از دانوب رویدادی تاریخی بوده است، هم چنان می‌توان استدلال کرد که روایت خاندان فیلاید - که در آن میلتیادس نقش اصلی را دارد - به سادگی از اهالی میلئتوس وام گرفته شده - که در آن هیستیاوس نقش اصلی را داشته - و سپس تغییرهای کوچکی در آن داده‌اند. اما خوشبختانه ما در جایگاهی قرار داریم که می‌توانیم ثابت کنیم پایه‌ی کاری داستان دانوب تاریخی است. هرودوت در بخشی که هیچ ربطی به میلتیادس یا هیستیاوس ندارد، و در جایی که هیچ ربطی به جغرافیای سکاییه ندارد، و حتا در همان دفتر چهارم (یعنی دفتر مربوط به سکاهای) هم نیست، به طور تصادفی و به عنوان موضوعی عادی، در داستان مطیع‌سازی آنتاندروس^۱ و لامپونیوم^۲، و لمنوس^۳ و ایمبروس^۴ به دست هخامنشیان چنین می‌گوید: «آنان برخی را متهم می‌کردند که در زمان نبرد با سکاهای از خدمت داریوش روی برتافتند و برخی را هم متهم می‌کردند که ارتش داریوش را در زمان بازگشت آن از سکاییه غارت کردند» (دفتر ۵ بند ۲۷ تا پایان بند). این اشاره‌ی ارزشمند همان مدرک تاییدکننده‌ای است که ما نیاز داریم. پس اکنون می‌توانیم سه واقعیت را قطعی در نظر بگیریم: (۱) داریوش از رود دانوب گذر کرد و ناوگان را پشت سر خود گذاشت تا بر راه بازگشت پل بزنند. (۲) ارتباط داریوش با دیگران قطع شد. (۳) در میان فرماندهان یونانی اختلاف نظر بود که آیا باید داریوش را در چرخشی ناگهانی رها کنند. و اگرچه پل نشکسته بود، برخی نیروهای کمکی به داریوش بی‌وفایی کردند.

(۴) حال که با این مقدمه‌ها ثابت کردیم داریوش به نوعی به عملیات ترا-دانوبی دست زده است، باید در نظر بگیریم که آیا هرودوت هیچ واقعیتی را درباره‌ی هدف، ماهیت یا شرایط این عملیات آشکار می‌کند یا نه. نباید تلاش کنیم که در حکایتی که به تمامی افسانه و تخیلی است به دنبال آن باشیم که ثابت کنیم کدام بخش امکان‌پذیر است و کدام بخش امکان‌ناپذیر است. این شیوه غلط است و تلاش برای انجام آن هم بی‌فایده است. باید به دنبال آن باشیم که آیا در درون این داستان چیزی نهفته است که به خاطر متفاوت و ناسازگار بودن‌اش با باقی داستان معلوم شود که خاستگاه آن با دیگر داده‌های تخیلی داستان متفاوت است. اگر چنین چیزی وجود نداشته باشد، باید با نومییدی بگوییم که کلید حل این معما برای همیشه گم شده است.

۷) اشاره‌ی قابل توجهی در جریان این داستان پریان وجود دارد که از باقی داستان متمایز است: اشاره به دژهایی که هخامنشیان بر کنار رود «اوارس»^۱ ساختند. این موضوع از باقی داستان متمایز است زیرا هرودوت به طور ویژه‌ای از حقیقت آن دفاع می‌کند. او می‌گوید که بازمانده‌ی این هشت دژ تا زمان زندگی خود او همچنان پابرجا است.^۲ این جمله بدان معنا است که هرودوت اطلاعات خود را از کسی گرفته که ادعا کرده از وجود دژهای هخامنشیان آگاهی دارد. من نمی‌توانم مانند آقای ماکان به سادگی از جمله‌ی مربوط به دژهای کنار رود اوارس بگذرم. اهمیت آن در این است که هرودوت برای این نکته خاستگاه دیگری دارد. شاید خاستگاه این نکته کسی بوده که منطقه‌های کنار دریای سیاه^۳ را می‌شناخته و شاید هم این طور نباشد. اما در هر حال، هرودوت (به باور خودش) به طور قطع مطمئن شده بود که ویرانه‌های دژهای هخامنشیان در زمان خودش هنوز دیده می‌شدند. و ما باید این موضوع را به عنوان مدرکی در نظر بگیریم که این دژها واقعا وجود داشته‌اند: شاید این مدرک باطل باشد اما مدرکی است که می‌توان با آن کار کرد و بنابراین نمی‌توان به سادگی آن را به عنوان مدرکی بی‌ارزش یا غیرعملی کنار گذاشت. خیلی عجیب است که در این داستان – خواه راست باشد خواه دروغ – تنها واقعیتی که وجود خارجی دارد و درک آن ساده است و خاستگاه آن از بخش‌های دیگر متفاوت است، یعنی این دژها، در نامربوط‌ترین منطقه به این داستان توصیف شده‌اند یعنی در فراسوی کرانه‌های سکاییه بر ساحل رودخانه‌ای که معلوم نیست کجا قرار دارد. در افسانه‌ای که یک کلمه هم از شهر «البیا»^۴ گفته نشده، از ساختمان‌هایی خبر داده شده که در ساحل رود کوچکی آن سوی رود دن قرار دارند. بسیار غیرطبیعی می‌بود اگر خلوص نیت هرودوت زیر سوال نمی‌رفت.

۸) باید اطلاعات جغرافیایی این داستان را با دقت بررسی کنیم. چهار رود بزرگ به «دریاچه‌ی مائوتیک»^۵ می‌ریختند: «لوکوس»^۶، «اوارس»، «تانایس»^۷، و «سورگیس»^۸ [دFTER ۴ بند ۱۲۳]. تنها در این مرحله است که هرودوت این اطلاعات عجیب را بیان می‌کند. وی در توصیف جغرافیای جنوب روسیه [ای امروزی]، کوچک‌ترین اطلاعی درباره‌ی این رودخانه‌ها رو نمی‌کند. در آغاز توصیف سکاییه، یعنی در بندهای ۲۰ و ۲۱ و نیز بندهای ۵۷ و ۵۸ [از کتاب ۴] ما هیچ

Oaros¹Euxine²Olbia³ شهر مهم سکاییهMaeotic Lake⁴ دریاچه‌ی ای در جنوب اوکراین و بخشی از دریای سیاه. امروزه دریای آزوف گفته می‌شودLycus⁵Tanais⁶ همان رود دن امروزیSyrgis⁷

نامی از این چهار رودخانه در کتاب نمی‌بینیم، هیچ نامی از رودهای لوکوس و *اوارُس* برده نشده است. در آن بندها هرودوت خود را به واقعیت محدود می‌کند و تنها رود *دُن* است که به دریای آزوف می‌ریزد. در واقع در بند ۵۷ او از رود «هورگیس»^۱ نام می‌برد که به روشنی همان رود سورگیس است. اما این رود یکی از شاخه‌های *دُن* است و به طور طبیعی می‌توان آن را با رود «دونتس»^۲ امروزی یکی دانست. عجیب است که وقتی در جریان این افسانه‌ی شگفت، در کنار ویرانه‌های دژهایی می‌ایستیم که در روزگار هرودوت هم پابرجا بودند همزمان باید به سرازیر شدن دو رودخانه‌ی ناشناخته به دریاچه‌ی مائوتیک هم توجه کنیم. زیرا به زحمت می‌توان آنها را با رودهای امروزی «مانیتس»^۳ و «سال»^۴ یکی دانست.

اما دقیقاً همین ناسازگاری کلید حل معما را به دست ما می‌دهد. هخامنشیان واقعا این دژها را ساختند و ویرانه‌های دیوارهای آنها در روزگار هرودوت هم دیده می‌شدند. اما، نیازی به گفتن نیست که، این دژها در منطقه‌ی رود *دُن* ساخته نشده بودند. **در این افسانه، دژهای هخامنشیان از منطقه‌ی رود دانوب به انتهای دیگر سکاییه منتقل شده‌اند و همراه آنها رودخانه‌ها هم منتقل شده‌اند.** رود *اوارُس* در غرب سکاییه یا به عبارت دیگر در داکیه^۵ بود نه در شرق آن. در همان منطقه‌ای که رودهای *تئارس* و *آرازس* بودند.^۶ برای جذاب کردن این افسانه ضروری بوده است که این دژها دورترین نقطه‌ای باشند که شاهنشاه و لشکرش بدانجا رسیدند. اما چون مسلم بود که این دژها در کنار رودخانه‌ی *اوارُس* قرار داشتند بنابراین هم دژها و هم رودخانه با اشاره‌ی چوب جادوی قصه‌گو [=هرودوت] به آن سوی سکاییه رانده شدند.

۹) تاکنون دو نتیجه‌ی مهم گرفته‌ایم: یک، عملیات *ترا-دانوبی* داریوش به منطقه‌های غرب رودخانه‌ی «پروث»^۶ محدود می‌شود (زیرا اگر داریوش به سوی شرق پیش رفته بود ناوگان دریایی هم او را همراه می‌کرد)؛ دو، بخشی از این عملیات، ساختن دژهایی بر کنار رودخانه‌ای بوده است. پیش از این که بگویم این صحنه را دقیق‌تر توصیف کنم یا هدف داریوش را از این عملیات کشف کنم، درباره‌ی توصیفی که هرودوت در بند ۴۸ از دفتر ۴ درباره‌ی رودخانه‌های رومانی [امروزی] ارائه کرده است حرفی دارم. پنج رودخانه برشمرده شده‌اند که در سمت سکاها یعنی سمت راست به رود دانوب می‌ریزند

Hyrgis¹Donetz²Manytz³Sal⁴

⁵ Dacia داکیه نام رومی سرزمینی است که ساکنان آن در یونانی و کتاب هرودوت «گتاها» خوانده شدند و در بالا هم از آنان یاد شد. منطقه‌ای که شامل کشورهای رومانی و مولدوا و بخش‌هایی از بلغارستان و اوکراین و صربستان امروزی است

⁶ Pruth رودخانه‌ای در اروپای شرقی که از اوکراین و رومانی و مولدوا می‌گذرد

و آن را بزرگتر می‌کنند. نام آنها عبارت اند از: (۱) پوراتا^۱ یا پورتوس^۲ (۲) تیارانتوس^۳ *آراروس^۴ (۳) ناپاریس^۵ (۴) آردسوس^۶. آقای ماکان این رودخانه‌ها را روی نقشه‌ی چهارگوشی که هرودوت در بندهای ۹۹ تا ۱۰۱ در دفتر ۴ توصیف کرده است نشان داده است. در آن نقشه، رود دانوب سمت غربی چهارگوش را تشکیل می‌دهد و در نتیجه، در تمام مسیر پایین دست خود از شمال به جنوب جریان دارد تا این که در دهانه‌ی خود به سوی شرق می‌پیچد. به نظر من، وقتی این جغرافی‌نگار [=هرودوت] توصیف رودخانه‌ها را می‌نوشته این طرح چهارگوش را در ذهن نداشته است بلکه مسیر رود دانوب را (همان طور که در بند ۹۹ توصیف کرده است: «دهانه‌ی رود ایستر به سوی جنوب شرقی است») به صورتی تصور کرده است که به مسیر حقیقی آن نزدیک است. وگرنه مشکل خواهد بود که بفهمیم منظورش چه بوده وقتی می‌گوید که رود پوراتا (پروث) «به سوی شرق» و تیارانتوس «کمی به سوی غرب» جریان دارند [دفتر ۴ بند ۴۸] حال آن که پیشتر گفته بود مسیر رود ایستر به سوی جنوب است. نقشه‌ی آقای ماکان این نکته را توضیح نمی‌دهد. آقای ماکان در واکاوی خود بارها ثابت کرده است که هرودوت نیروی تخیل خود را درباره‌ی جغرافیای سکاییه به طرحی منسجم و واقعی محدود نکرده است. بنابراین من فرض می‌کنم که در بافتار این بخش، هرودوت فکر کرده که رود ایستر به جای از شمال به جنوب، از غرب به شرق جریان دارد. در میان پنج شاخه‌ی آن، یکی بودن رود پوراتا با پروث آشکار است. درباره‌ی رود تیارانتوس با مشکل روبرو می‌شویم. این نام بی‌درنگ رود «سرث»^۷ را به ذهن می‌آورد^h و اگرچه در ترتیب هرودوت این رود، رود دوم است، اما هرودوت در ادامه می‌گوید که سه رودخانه‌ی دیگر یعنی آرازس، ناپاریس و آردسوس در میان تیارانتوس و پروث قرار دارند («در میان این دو» [دفتر ۴ بند ۲-۴۸]. در این صورت باید مقایسه‌ی سرث با تیارانتوس را رها کنیم و باید به دنبال این رودخانه در «آرگیچه»^۸ یا نهر دیگری در غرب آن بگردیم. اما از آنجا که خیال کنیم می‌شود آردسوس را با رود «آرجیش»^۹ مقایسه کرد و از آنجا که رود «آلوتا»^{۱۰} نمی‌تواند چیزی به جز

¹ Porata در متن انگلیسی این نام با خط یونانی آمده

² Pyrotos در متن انگلیسی این نام با خط یونانی آمده

³ Tiarontos در متن انگلیسی این نام با خط یونانی آمده

⁴ Araros ستاره در کنار نام به معنای خوانش حدسی است. در متن انگلیسی این نام با خط یونانی آمده

⁵ Napolis در متن انگلیسی این نام با خط یونانی آمده

⁶ Ordessos در متن انگلیسی این نام با خط یونانی آمده

⁷ Sereth

⁸ Argéche

⁹ Arjish

¹⁰ Aluta نام شهرستان و رودخانه‌ای در رومانی امروزی که نام آن به شکل Olt درآمده است.

«ماریس»^۱ باشد که هرودوت در اینجا نام می‌برد، رود تیارانتوس باید رود «وِدِه»^۲ باشد و ناپاریس یا آرازس با رود سِرث متناظر خواهد شد. بیشتر احتمال دارد که ترتیب اولی که هرودوت از رودخانه‌ها به دست داده درست باشد و توضیح او («میان این دو») اشتباه باشد. اگر رودها را با ترتیب اول در نظر بگیریم خواهیم داشت: (۱) پوراتا = پروت (۲) تیارانتوس = سِرث (۳) آرازوس = بوزئو^۳ (۴) ناپاریس = یالومنیسا^۴ (۵) اُردسوس = آرجیش. این گونه شناسایی رودهای تیارانتوس و ناپاریس و اُردسوس در روی نقشه‌ی آقای ماکان از تراکیه و سکاییه در جلد ضمیمه‌ی کتابش به کار رفته است. اگر آنها را بپذیریم، نتیجه‌ی منطقی بعدی یکی بودن رود آرازوس با رود بوزئو خواهد بود.

سپس هرودوت ادامه می‌دهد: «اینها رودخانه‌های بومی سکاییه هستند که آن را پر آب می‌کنند: اما رود ماریس که با رود ایستر به هم می‌آمیزد از سرزمین آگائورسوس‌ها^۵ به سوی سکاییه جریان دارد» [دفتر ۴ بند ۴۹]. رود ماریس با ماروس^۶ یکی نیست. این رود نه به ایستر بلکه به «ثیس»^۷ می‌ریزد. نگاهی به نقشه نشان می‌دهد که این رود آلوتا («آلت») است. آگائورسوس‌ها در زینبورگن^۸ زندگی می‌کردند و این رود در دوردست‌های زینبورگن جریان دارد پیش از آن که به «والاکیا»^۹ برسد و به رود دانوب بریزد.^۱

۱۰) ثیرلوال پیشنهاد کرده است که داریوش به آن سوی دانوب لشکر کشید زیرا تنها می‌خواست نمایشی خصمانه‌ای بدهد و هدفش آن بود که سکاها را ترا-دانوبی را بهراساند و برای نشان دادن قدرت خودش به عنوان شاه بزرگ، آنان را به شگفتی بیندازد. این نظریه ناکافی است زیرا هدف داریوش از ساختن دژها را توضیح نمی‌دهد.

نظریه‌ی دیگر درباره‌ی هدف از گسیلش سکایی آن است که این کار تلاشی برای فتح نبود بلکه هدف داریوش اکتشاف بوده است. این دیدی است که کورتیوس داشت. حال، در غرب رودخانه‌ی پروت، تنها یک جا می‌ماند که می‌توان تصور کرد داریوش می‌خواسته در آنجا اکتشاف کند و آن جایی است به نام آناپلوس^{۱۰} در کنار رود ایستر. تنها جایی که در نزدیکی شرق رود پروت باشد و اکتشاف در آنجا هم عملی بوده و هم ارزش این زحمت را داشته باشد، و می‌توان فرض

¹ Maris در متن انگلیسی این نام با خط یونانی آمده

² Vede نام رودی در رومانی

³ Buzeo

⁴ Jalomnitza

⁵ Agathyrsi

⁶ Maros

⁷ Theiss

⁸ Siebenbürgen نام آلمانی ترانسیلوانیا (Transylvania) که منطقه‌ای است در شمال رومانی

⁹ Walachia منطقه‌ای در جنوب رومانی

¹⁰ Anaplūs

کرد به ذهن داریوش هم رسیده باشد، شهر «پریپلوس»^۱ در کنار دریای سیاه است. رود ایستر یکی از بزرگ‌ترین رودهای جهان و مانند رود نیل در شمال بود. می‌توان تصور کرد که پادشاه هخامنشی هوس کرده است مسیر ایستر (دانوب) را دنبال کند یا شاید به فکرش رسیده که سرچشمه‌ی آن را کشف کند. در واقع به نظر می‌رسد کمترین احتمال وجود دارد که داریوش چنین تلاشی را در پیش گرفته باشد. اما گذشته از آن، این نظریه با داده‌های تاریخی ما ناسازگار است. زیرا در آن زمان جایی به نام آناپلوس وجود نداشت. داریوش از ناوگان برای ترابری لشکر روی رودخانه استفاده کرد و سپس ناوگان منتظر بازگشت لشکر باقی ماند. ناوگان با ارتش زمینی همراهی نکرد و بنابراین، ارتش رود دانوب را دنبال نکرد. این واقعیت که ناوگان بر جای خود ماند در حالی که ارتش رفته بود یکی از داده‌های بنیادی است. افزون بر این، نظریه‌ی اکتشاف، موضوع ساختن دژها را توضیح نمی‌دهد.

انگیزه‌ی سوم برای گسیلش داریوش می‌تواند فتح باشد. می‌توان ادعا کرد که داریوش خواسته کوه‌های ترانس‌لوانیا را مرزهای شمالی قلمروی اروپایی خود بکند. مردم والاکیا با مردم تراکیه هم‌تبار بودند و با مردم میان رودهای دانوب و «هائوس»^۲ از نظر نژادی و زبانی تفاوتی نداشتند، همان طور که مردم یونانی در دره‌های گوناگون تسالی با هم تفاوتی نداشتند. پس، در این صورت می‌توان ادعا کرد که دژهای ساخته شده و کوهستانی که به مرزهای مولداوی [امروزی] می‌پیوست می‌توانستند کامل‌کننده‌ی یکدیگر به عنوان مرز شمالی جدید باشد. جدا از این اعتراض که تقریباً یقین داریم داریوش رود دانوب را به عنوان مرز شمالی استان جدید خود می‌دانسته است، کافی است اشاره کنیم، اگر داریوش می‌خواست کوه‌های ترانس‌سیلوانیا را مرز شمالی خود بکند، هرگز بی‌همکاری ناوگان دریایی خود اقدام به فتح والاکیا نمی‌کرد. به عبارت دیگر، بایستی جایی به نام آناپلوس وجود می‌داشت و رودخانه‌ی دانوب هم در آن زمان تا «دروازه‌ی آهنین»^۳ کشف شده می‌بود. اما جایی به نام آناپلوس وجود نداشت!

۱) پس هدف داریوش چه بوده است؟ داریوش در آن سوی دانوب به دنبال چه چیزی می‌گشته است؟ نه برای فتح، نه برای اکتشاف، و نه برای ترساندن. اما به نظر می‌رسد ترساندن و اکتشاف و فتح همه‌ی گزینه‌های ممکن باشند. به جز افزون‌خواهی، سیاست نظامی، و کنجکاو‌ی چه انگیزه‌ی دیگری می‌تواند پادشاه بزرگی را وادار کند که چنین عملیات

Periplús¹

² Haemus نامی که یونانیان به کوه‌های منطقه‌ی بالکان داده بودند.

³ Iron Gate سدی بر رود دانوب در شمال رومانی امروزی و در نزدیکی جنوب روسیه

خطرناکی را به سوی ناشناخته‌ها در پیش گیرد؟ یک انگیزه‌ی دیگر باقی می‌ماند که ضعیف‌ترین انگیزه‌ی ممکن نیست: داریوش به دنبال طلا بود.

این تنها فرضیه‌ای است که می‌توان با آن همه‌ی داده‌های تاریخی موجود را توضیح داد. هدف داریوش آن بود که کنترل معدن‌های طلای سرزمین آگائورسوس‌ها را به دست گیرد: معدن‌های طلای زیبنبورگن را. هرودوت اشاره‌ی مهمی به آگائورسوس‌ها می‌کند و می‌گوید: اگرچه به طور کلی همه‌ی رسم‌های آنان مانند مردم تراکیه بود، اما آنان کارهای عجیب و غریبی خاص خود داشتند و با عادت پوشیدن زیورهای طلایی و تجملی از دیگران متمایز می‌شدند. «آگائورسوس‌ها زبینه‌ترین مردم اند و به ویژه علاقه به پوشیدن زیورهای طلایی دارند» (دفتر ۴ بند ۱۰۴). آگائورسوس‌ها در همان زمان به رگه‌های طلا دست یافته بودند و در دوران بعد، از این راه ثروت فراوانی نصیب خزانه‌ی امپراتوران روم شد. نقشه‌ی داریوش به حد کافی روشن است. با گذار از دانوب در نزدیکی گالاتس، او در مسیر رودخانه‌ی «بوئزو»^۱ به سوی بالا حرکت می‌کند با این هدف که از راه «گذرگاه بذا»^۲ وارد زیبنبورگن شود. او پادگانی را در اینجا می‌گذارد تا روی معدن‌های طلا کار کنند و قرار است ارتباط آنان با رود دانوب از راه دژهایی حفظ شود که ساختن آنها در کنار رود بوئزو بی‌درنگ آغاز می‌شود. برپایی نشیم [سکونتگاه] معدن‌کاری هخامنشی در میان تپه‌های آگائورسوسی کار جسورانه‌ای بود. اما اگر گسیلش از آغاز با مهارت اجرا می‌شد – با همان مهارت که اگر اسکندر مقدونی بود انجام می‌داد – این طرح به هیچ وجه غیرعملی نبود. در دژهای استوار سنگی، سپاهیان بیگانه می‌توانستند سال‌های سال خود را نگه دارند. هم چنین، شیوه‌های بهبود یافته‌ی معدن‌کاری به همراه تجمل‌گرایی به شیوه‌های جدیدتر^۳ می‌توانست باعث شود آگائورسوس‌های تجمل‌پرست با حضور مردم شرقی در میان خود موافقت کنند. اهمیت معدن‌های طلای ترانسیلوانیا در زمان‌های پس از این رویداد نشان می‌دهد که این تلاش ارزش انجام دادن را داشته است. داکیه، پس از فتح آن به دست رومیان به نوعی «الدورادو»^۴ شد. و بی‌شک طلا یکی از انگیزه‌های عمده برای این بود که امپراتوران روم نخواهند آنجا را رها کنند.^۱

Buezo¹

Bozda Pass²

³ منظور تجمل‌گرایی به سبک هخامنشیان است. زیرا هخامنشیان در دنیای باستان به زندگی تجملی مشهور بودند. فرش‌های ایرانی از همان زمان نشانه‌ی تجمل بوده است و چیزی که امروزه کاناپه گفته می‌شود از ساخته‌های ایرانیان در زمان هخامنشیان است. (ن.ک. Athenaeus)

⁴ Eldorado واژه‌ای اسپانیایی به معنای «طلایی» (El Dorado) و نام شهری افسانه‌ای که همه چیز در آن طلایی بود. پس از کشف قاره‌ی آمریکا شهرهای فراوانی در آنجا به این نام خوانده شدند.

۱۲) اما این تلاش هخامنشیان به بدی مدیریت شد. این که چه اتفاقی افتاد، ما نمی‌دانیم. تنها می‌دانیم که ارتباط داریوش و سپاهش با دانوب بریده شد و یونانیان این فرصت را یافتند که داریوش را در چرخشی ناگهانی رها کنند. داریوش موفق شد به رود دانوب بازگردد، خواه با تلفات زیاد یا کم. اما در رسیدن به هدف خود از گذر به آن سوی دانوب ناکام ماند. تلاش برای بیرون کشیدن تاریخ از داستان افسانه‌آمیزی که لشکرکشی به ترانسسیلوانیا را آن قدر بزرگ کرده که به لشکرکشی به آن سوی رود دُن تبدیل شده، همان گونه که پیشتر گفتم، به نظر بیهوده می‌آید. اما یک مورد جزئی هست که به روشنی با واقعیت ارتباط دارد خواه تصادفی باشد خواه یک داده‌ی واقعی تاریخی. زمانی که «سکاها» موفق می‌شوند مسیر ارتباط داریوش با رود دانوب را ببرند^k، کاملاً قطعی است که آن قدر زیرک بوده‌اند و به قدر کافی موقعیت را دریافته بوده‌اند که به یونانیان واقعیت را نشان دهند و آنان را وادار کنند که هخامنشیان را تنها بگذارند. بنابراین واقعه‌ی تلاش «اسکوپاسیس»^۱ و سکاها برای تحریک ایونی‌ها به رها کردن داریوش^۱ اساساً تاریخی است.

بر پایه‌ی این بازسازی تاریخ، درمی‌یابیم که هخامنشیان دژهای خود را بر ساحل رود بوئزو ساختند و بنابراین رود آوارُس - که هرودوت جای آن را کنار دریای آزوف [امروزی] می‌داند - همان رود بوئزو است. افزون بر این، واکاوی ما از توصیف شاخه‌های پایینی رود دانوب به این نتیجه می‌رسد که شاید رود بوئزو امروزی با رود آوارُس در کتاب هرودوت یکی باشد. بنابراین معلوم می‌شود که آوارُس و آوارُس یکی هستند. به نظر می‌رسد که فرض چنین شناسایی، به خودی خود، هیچ سود یا زیانی ندارد. این که در کتاب هرودوت نام‌های هورگیس و سورگیس یا پوراتا و پورتوس یکی هستند دلیلی برای اثبات این نمی‌شود که آوارُس و آوارُس هم یکی باشند. اما نمی‌توانم این/مکان را هم رد کنم که رود آوارُس همان سرث است. پس بنابراین شاید بتوان نتیجه گرفت که ناپاریس = یالومنیسا، آردِسوس = آرچیش، تیارانتوس = وِدِه. در آن صورت، نهر کوچک بوئزو از این شمارش بیرون می‌رود. به هر روی، آوارُس اگر همان آوارُس نبوده، نهر کناری آن بوده است.

۱۳) کورتیوس، و پیش از وی نیبهر^۲، و دیگران به گزارش‌هایی درباره‌ی وجود طلا در سکاییه به عنوان انگیزه‌هایی بازرگانی اشاره کرده‌اند که شاید سبب شده داریوش این گسیلش نظامی را انجام دهد. هدف این مقاله آن بود که نشان دهد طلا تنها انگیزه‌ی داریوش بوده است؛ و نه آن طور که آنها گفته‌اند گزارش‌های غیرقطعی درباره‌ی وجود طلا، بلکه

¹ Scopasis نام یکی از شاهان سکاها در این داستان

² بارتولد گئورگ نیبهر (Barthold Georg Niebuhr) تاریخ‌نگار آلمانی سده‌ی نوزدهم (درگذشته ۱۸۳۱ م.)

دانش قطعی درباره‌ی وجود طلا در یک منطقه‌ی شناخته شده. و به نظر می‌رسد که گسیلش سکایی داریوش تلاش پیش از موعدی بود به دست پادشاهی هخامنشی برای انجام دادن کاری که قرار بود یک امپراتور رومی شش صد سال پس از وی موفق به انجام آن شود. و این تلاشی بود برای فتح داکیه^۱.

پی‌نوشت:

افسوس می‌خورم که مقاله‌ی روشنگرانه‌ی آقای ج.ل. مایرز^۲ درباره‌ی بازسازی نقشه‌های استفاده شده به دست هرودوت را (در «مجله‌ی جغرافی» دسامبر ۱۸۹۶) تا زمانی که این مقاله برای تایپ می‌رفت نخوانده بودم. او نور تازه‌ای به نقشه‌نگاری هرودوت تابانده است. اما نتیجه‌گیری‌های او روی نظریه‌ی من تأثیری نمی‌گذارد.

^۱ منظور فتح داکیه به دست تراژان امپراتور روم است در سال ۱۰۶ م.

^۲ J. L. Myres ج. ل. منظور جان لینتون مایرز (John Linton Myres) باستان‌شناس بریتانیایی است زاده‌ی ۱۸۶۹ م. درگذشته ۱۹۵۴ م.

پی‌نوشت‌ها

^a ضمیمه‌ی ۲: «جغرافیای سکاییه» و ضمیمه‌ی ۳: «تاریخ، انگیزه‌ها و مسیر لشکرکشی داریوش در اروپا» در جلد دوم کتاب ماکان به نام Herodotus

^b تاریخ یونان باستان، جورج گروت، جلد ۴ صفحه‌ی ۱۹۰ و ۱۹۱

^c برای تعیین این که توراس (Tyras) درست است یا دنیستر، شاید بگوییم مدرکی هست که به کلی از کتاب هرودوت بیرون است. اشاره‌ی استرابون (Strabo) در این باره که بیابان گناها میان رود پروت و دنیستر است، و این که دنیستر حد گسیلش هخامنشیان بود به بازسازی این جریان کمک می‌کند. اما خاستگاه سخن استرابون (یا افوروس Ephorus) چه بوده است؟ از کجا بدانیم که اصلاً خاستگاه آنها از هرودوت مستقل بوده است؟ آقای ماکان به درستی ملاحظه کرده است که این واقعه «شاید تا حدی یا به کلی حاصل نقد و اندیشه باشد نه این که بر پایه‌ی خاطره یا ترداد بازمانده باشد» (ص ۴۷). همچنین نمی‌توانیم با اشاره‌ی کتسیاس (Ctesias) در این باره کاری کنیم، یا به راهپیمایی پانزده روزه و رد و بدل کردن کمان میان هخامنشیان و سکاها، یا بختی، هیچ اعتمادی کنیم.

^d بی‌شک وقتی داریوش در سنگ‌نیشته‌ها از گسیلش آن سوی دریاها در برابر «سکاها» سخن گفته است منظورش همین فتح تراکیه است. ن.ک. Records of the Past ص. ۹ و ۶۸

^e به نظر می‌رسد نظر آقای ماکان چنین باشد. «دانکر (Duncker) بیش از هر دانشوری کوشیده است تا مانع از محکومیت کلی داستان هرودوت درباره‌ی رویدادهای آن سوی رود دانوب شود. این موارد ... یک انباره‌ی تاریخی را فراهم می‌کند» (همان. ص ۴۷). اما در همان صفحه با شک چنین می‌گوید: «اگر داریوش اصلاً از رود دانوب گذر کرده باشد، اگر گذار از رودخانه چیز دیگری از نسخه‌ی غلوآمیز از گذار داریوش از تنگه‌ی بسفر باشد.» مسیر استدلالی دانکر چندان متقاعدکننده نیست.

^f در کتاب هرودوت دفتر ۴ بند ۱۲۴ چنین آمده است: «که ویرانه هایش در زمان زندگی خود من هم با بر جا است.» به نظر من این عبارت بدان معنا نیست که هرودوت خواسته به طور ضمنی بگوید کند که خودش آنها را دیده است بی آن که چنین چیزی را بیان کند. اما بدین مضمون هم هست که وی دلیل خاصی دارد که باور کند این «ویرانه»ها وجود داشتند.

^g به نظر می‌رسد نام لوکوس (Lykos) در منطقه‌ی مائوتیک نابجا باشد. این رودخانه، مانند هوپاکوریس (Hypakyris)، گرس (Gerros)، و پانتیکاپس (Pantikapes) هم چنان توضیحی پیدا نمی‌کنند. اگر بخواهیم اورازس را با رود ولگا یکی بگیریم وارد شدن به منطقه‌ی جغرافیایی تازه و مشکل‌های تازه است. به نظر من، برای ریشه‌شناسی نام «اراروس» کمترین احتمالی برای جست‌وجو در زبان هونی (Hunnic) به شکل var به معنای جریان) و لزگی (Lesghian)، به شکل wor به معنای رودخانه) وجود ندارد. با اطلاعاتی که اکنون داریم نمی‌توان به یقین lordanes را برای تصویر هرودوت استفاده کنیم.

^h قدیمی‌ترین یادکردی که من به خاطر دارم شکل امروزی نام «سرت» را دیده‌ام در کتاب De Administrando Imperio (درباره‌ی اداره‌ی امپراتوری) نوشته‌ی کنستانتین هفتم (Constantine VII Porphyrogenetos) فصل ۳۸ بند ۱۷۱ ویراسته بن (Bonn) بوده است: καλούμενος Σέρετος [به خط لاتین kalaomenos Seretos] در همان صفحه پروت به صورت Βροῦτος [به خط لاتین Broutos] آمده است.

ⁱ زنوپول (Xenopol) این دیدگاه را دارد. من هم باور دارم که درست است (Hist. de Roumains de la Dacie Trajane, i. p. 11). اما با این کار یک اشتباه جالبی کرده است. او می‌گوید که استرابون (دفتر ۷ فصل ۳ بند ۱۳) می‌گوید که تراژان قایق‌هایی را با آذوغه به بالای رود ماریس فرستاد.

ان.ک. Jung, Die Römer und Romanen, p. 44

^k ماکان، همان ص. ۴۸. «به نظر نامتحمّل می‌رسد که داریوش به عمد ارتباط خود را با دانوب بریده باشد.» - بلکه در آن شرایط چنین کاری ناممکن بوده است - «به نظر محتمّل می‌رسد که این ارتباط بریده شده باشد و بنابراین سکاها آن را بریده‌اند.»

^۱ بند ۱۳۶ و پس از آن. نام رئیس بزرگ سکاها یعنی اسکوپاسیس باید نامی داکیه-تراکیه‌ای دانسته شود. نام «اسکوپاس» تراکیه‌ای است (ن.ک. C.I.A., 3, 2496). آگا-ثورسوس‌ها قومی داکیه‌ای بودند همان گونه که این نام نشان می‌دهد، و ایدان-ثورسوس (Idan-thyrus) نیز به روشنی داکیه‌ای است (لابد آگائورسوسی) نه ایرانی. حتا نام رهبر سوم یعنی تاکساکیس (Taxakis) هم لزوماً ویژگی ایرانی ندارد. (ن.ک. نام Ρωνάκης [به خط لاتین: Ronakis] تراکیه‌ای)